

حماسه‌سرایی در ایران پس از حمله مغول تا ظهور صفویان

منصور رستگار فسایی*

چکیده

حماسه‌سرایی یکی از سبک‌های دیرینه شعر فارسی است که از ایران باستان تا هجوم مغول کماکان به حیات خود ادامه داد. اما هجوم مغول شرایط ویژه‌ای را به همراه آورد که حماسه‌سرایی را نیز تحت‌الشعاع قرار داد بطوریکه از این زمان به بعد شعر فارسی از انحصار دربار بیرون آمد، نظم و نثر جنبه غیرادبی یافت و عمومی شد. تفکر حماسی جای خود را به تفکر صوفیانه و عارفانه ناشی از ناامیدی و رنج حاصل از حضور ارتش مغول در ایران داد. از دوره صفویان به بعد، داستانهای حماسی - تاریخی و دینی جای حماسه‌های ملی را گرفت. بنا به شرایطی که در فوق به آن اشاره شد، این مقاله می‌کوشد تا منظومه‌هایی را که از قرن هفتم تا قرن دهم هجری سروده شده‌اند نام برد و ویژگیهای آنها را ذکر نماید. در این میان بطور مفصل‌تر به خواجه‌سرای حماسه‌سرا به عنوان موفق‌ترین حماسه‌سرایان پس از فردوسی می‌پردازد و ویژگیهای حماسه او را که میل به بازگشت حماسه‌سرایی ملی داشت در «سام‌نامه» به نقد و بررسی می‌گذارد و در انتها نشان می‌دهد که وی با تمام

کوشش‌اش در سرودن حماسه‌ای ملی ناکام مانده و حماسه ملی او رنگ و بوی زمانه خود را به همراه دارد. خواجه نیز که به این امر واقف بوده بعدها نام «سام‌نامه» را به «همای و همایون» تغییر داد و با ارایه روایتی غنایی و تازه از «سام‌نامه» آن را به یک داستان عاشقانه تبدیل نمود که در آن، قهرمان حماسی و ملی نیست بلکه یک صوفی عارف‌پیشه است.

کلیدواژه: حماسه‌سرایی، مغول، حماسه ملی، صوفیه، تفکر صوفیانه و عارفانه، سام‌نامه، همای و همایون.

از هجوم مغول به ایران در سال ۶۱۶ ه.ق و انقراض دولت خوارزمشاهی تا ایلغارهای تیمور، دورانی پرآشوب و ویرانگر در تاریخ ایران اتفاق افتاد آن چنان که می‌توان گفت، ایرانیان در این دوران به بیش از تمام تاریخ گذشته خود رنج بردند و بسیاری از آثار نامطلوب سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این دوران، در ناخودآگاه جمعی آنان اثری عمیق و جانکاه به جای گذاشت که طبعاً در خلاقیت‌های ادبی و آثار شاعرانه، خود را به نمایش گذاشت. اگرچه در این دوران هنوز سنت‌های قدیم ادب فارسی متروک نشده بود، اما هم در قالب‌ها و هم در معانی شعر فارسی تغییراتی ایجاد شد، مثلاً شعر فارسی جنبه درباری خود را از دست داد و نظم و نثر جنبه غیرادبی و عمومی پیدا کرد و تفکر صوفیانه که از اولین نتایج نومیدی‌های مردم در روزگار مغول بود، رواج یافت و شعر عرفانی رونق گرفت و همه این مسائل با از دست رفتن استقلال و وحدت ملی ایران که با شکست غرور و امید به آینده، بدبینی و ضعف و از بین رفتن اعتماد به نفس ملی همراه بود و ضعف اندیشه ملیت که بر اثر رواج سیاست‌های دینی و عقیدتی از اواخر قرن پنجم تا اواخر قرن هفتم اتفاق افتاده بود، سبب شد که شعر حماسی نیز کاملاً رنگ باخته و متروک گردد و با حمله مغول یکباره به دست نیستی سپرده شود و طبعاً از اوایل قرن هفتم تا روی کار آمدن صفویان در آغاز قرن دهم هجری، حماسه ملی بزرگی پدید نیاید و داستان‌های حماسی مصنوعی تاریخی و دینی، جای حماسه‌های ملی و طبیعی را بگیرد، در هیچ یک از این حماسه‌ها، سخنی از عظمت ایران و پهلوانان ایرانی نیست. و برعکس حماسه‌های کهن، اغلب بیگانگان و حتی خونریزانی چون چنگیز و تیمور در این حماسه‌ها وصف و ستوده می‌شوند. از این قبیل منظومه‌ها که از قرن هفتم تا قرن دهم هجری سروده شده‌اند، می‌توان از آثار زیر نام برد:

۱. سلجوق‌نامه، به بحر متقارب، از احمد بن محمود طوسی مشهور به قانعی در ذکر تاریخ آل سلجوق.
۲. ظفرنامه، در تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا اواسط قرن هشتم ه.ق، از حمدالله مستوفی (متوفی ۷۵۰ ه) شامل ۷۵۰۰۰ بیت.
۳. شهنشاه‌نامه تبریزی، در احوال چنگیز و جانشینان او تا سال ۷۳۸ ه.ق، از احمد تبریزی که در قرن هشتم می‌زیست منظومه که در بحر متقارب و در ۱۸۰۰۰ بیت بوده است در نسخه موزه بریتانیا چنگیزنامه خوانده شده است - برخی نیز نظم این منظومه را به شمس‌الدین کاشی نسبت داده‌اند.
۴. غازان‌نامه، از نورالدین بن شمس‌الدین محمد از معاصران غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ ه.ق) مشتمل بر ۱۰۰۰۰ بیت و به وزن متقارب.
۵. کرت‌نامه، از صدرالدین خطیب ربیعی پوشنگی (فوشنجی) متولد به سال ۶۷۱ ه. که به فرمان یکی از ملوک کرت به نام فخرالدین محمد (۷۰۵ تا ۷۰۶) به نظم درآمده است.
۶. سام‌نامه سیفی. از سیف‌الدین بن محمد بن یعقوب که مؤلف تاریخ هرات هم هست و این کتاب در وصف دلاوری‌های جمال‌الدین محمدسام سردار ملک فخرالدین است که از شهر هرات در برابر سپاهیان اولجایتو مردانه دفاع کرد و در اواخر قرن هشتم می‌زیست.
۷. سام‌نامه خواجه کرمانی، که منظومه‌ای است داستانی و عشقی که در انتساب آن به خواجه تردید شده است ولی از قراین و امارات احتمال تعلق آن به خواجه بیشتر است.
۸. زرتشت‌نامه، که حماسه‌ای دینی است، به بحر متقارب و در حدود ۱۵۰۰ بیت است و برخی آن را به زرتشت بهرام پژدو و برخی به کیکاوس پسر کیخسرو رازی که در اواخر قرن هفتم می‌زیسته است، نسبت داده‌اند.
۹. اسکندرنامه، از امیر خسرو دهلوی که به تقلید از نظامی ساخته شده، در اواخر قرن هفتم هجری.
۱۰. ظفرنامه، شرف‌الدین علی یزدی (متوفی ۸۵۸ ه) که بسیاری از ابیات آن بر وزن شاهنامه است، درباره تیمور و بدایع افعال و اعمال او.
۱۱. بهمن‌نامه، از شیخ فخرالدین حمزه بن علی ملک طوسی متخلص به آذری که

پس از سال‌های ۸۶۶ در گذشته است و این منظومه دربارهٔ سلطنت سلاطین بهمنی دکن است و آنرا در دوران احمدشاه اول (۸۲۵-۸۳۸ هـ) به بحر متقارب و به شیوه فردوسی سروده است.

۱۲. تمرنامه یا تیمورنامه، در باب فتوحات تیمور، از هاتقی خرجردی از شاعران پایان عهد تیموری این منظومه که گاهی ظفرنامه نیز خوانده می‌شود به نام سلطان حسین بایقرا، به بحر متقارب سروده شده است.

۱۳. شاهرخ‌نامه، از میرزا قاسم گنابادی در ۵۰۰۰ بیت دربارهٔ سلطنت شاهرخ.

۱۴. خاوران‌نامه، از مولانا محمدبن حسام‌الدین مشهور به ابن حسام (م ۸۷۵ هـ) که یک حماسه دینی است در وصف حضرت علی (ع) و سفرها و جنگ‌های او در سرزمین خاوران.

از ویژگی‌های این حماسه‌هاست، وزن متقارب، تاریخی و دینی بودن، فقدان حس غرور ملی و در نتیجه عدم شور و حال شاعرانه‌ای است که خواننده را در احساس و امید و آرزویی مشترک با سراینده منظومه همگام سازد.

خواجو موفق‌ترین حماسه‌سرای پس از فردوسی

در میان پیروان نام‌آور فردوسی تا قرن هشتم، شاید موقعیت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی کمال‌الدین ابوالعلاء محمود مرشدی مشهور به خواجوی کرمانی (متولد ۶۸۹ هـ.ق، متوفی ۷۵۳ هـ.ق در شیراز) و به تبع آن، حماسه‌سرایی وی، بسیار متفاوت و متمایز از دیگران باشد، زیرا خواجو که به قول استاد صفا^۱ سراینده آخرین داستان منظوم از حماسه ملی ایران، یعنی سام‌نامه می‌باشد، در دورانی می‌زیست که به نحوی گسترده، نتایج تأسف‌آور و غم‌انگیز حمله مغول به ایران زمین آشکار شده و غرور ملی ایرانیان به سختی آسیب دیده بود. توان پهلوانی که آفریننده داستان‌های مبارزه و تلاش همسوی همگانی و جلوهای از نیروی ملی سالم جامعه به حساب می‌آید، درهم شکسته و عزم و ارادهٔ سلحشوران و نبرد آزمایان گذشته که در حماسه‌های پرشوری چون شاهنامه فردوسی و گرشاسب‌نامه اسدی، بهمن‌نامه، فرامرنامه و شهریارنامه منعکس شده بود، پس از یورش سفاکانه مغول و استمرار سلطه این قوم وحشی و بیرحم، به نوعی تسلیم و یأس و ناتوانی عمومی بدل گشته بود و ملامتگری‌های شخصی و اجتماعی، گریز از همکاری‌های مبارزه‌جویانه و بیگانه ستیز و خودآزاری‌های فردی و

اجتماعی، جای نشاط و تحرک زندگان پیکارگر و مدافعان سرسخت مرز و بوم کهنسال را گرفته بود.

شرائط تاریخی و انگیزه‌های اجتماعی و فرهنگی ایجاد حماسه‌ها، از میان رفته بود و زندگی رنگ‌باخته و شکست چشیده مردم سرزمین ما، با تفکرات یأس‌آمیز صوفیانه درآمیخته شده بود و شاعران موجوداتی از جهان بریده به نظر می‌آمدند که شعر ایشان به هیچ‌وجه نشانی از توانمندی‌های انسان مقتدر و پر اراده و پیروزی که به زندگی و زیبایی‌های آن می‌اندیشد، نداشت. شاعر این دوران، جهان و هرچه را که در اوست بی‌اعتبار می‌دید و سرگشتگی و آوارگی و بیقراری و تنهایی، او را آزرده می‌ساخت و از زندگی تصویری غم‌انگیز و تیره داشت. در دوران خواجه، شیراز وضع پریشانی داشت. هر روز واقعه‌ای نامنتظر اتفاق می‌افتاد. شاهان و وزیران کشته می‌شدند و جنگ‌های بی‌رحمانه و ستیزه‌های مذهبی و قومی و عقیدتی، پیوسته در جریان بود و جهان به قول خواجه:

از گنج دهر، بهره بجز زخم مار نیست
بگذر ز می که مجلسیان وجود را
وز گلبن زمانه بجز نوک خار نیست
حاصل ز جام دهر، برون از خمار نیست

من کیم، زاری، نزار افتاده‌ای	پرغمی بی‌غمگسار افتاده‌ای
دردمندی، رنج ضایع کرده‌ای	مستمندی، سوکووار افتاده‌ای
مبتلائی در بلا فرسوده‌ای	بی‌قرینی بی‌قرار افتاده‌ای
بادپیمائی، به خاک آغشته‌ای	خسته جانی، دل‌فگار افتاده‌ای
نیمه مستی، بی‌حریفان مانده‌ای	می‌پرستی، در خمار افتاده‌ای
اختیار از دست بیرون رفته‌ای	بیخودی، بی‌اختیار افتاده‌ای
عندلیبی از گل سوری، جدا	خسته‌یی دور از دیار افتاده‌ای
پیش چشم آهوان، جان داده‌ای	بر ره شیران، شکار افتاده‌ای
دست بر دل، خاک بر سر مانده‌ای	بر سر ره، خاکسار افتاده‌ای
بیدل و بی‌یار، رحلت کرده‌ای	بی‌زر و بی‌زور، زار افتاده‌ای
همچو خواجه پای در گل مانده‌ای	بر سر پل مانده، بار افتاده‌ای ^۲

چنانکه ملاحظه می‌شود در این اوضاع و احوال، از روحيات شاد و سرزنده شاعران قرن پنجم و ششم چون فرخی و منوچهری، دیگر خبری نیست و از سکون و ثبات و اراده و پشتکار کسانی چون فردوسی نشانی باقی نمانده است.

تا چه دیوند که آزار سلیمان طلبند
 خلق دیوانه و از محنت دیوان دربند
 هرکجا سوخته‌ای بی سروسامان یابند
 خوک شکلند و حدیث از خر عیسی رانند
 تا در آفاق زنند آتش بیداد به تیغ
 دست گیرید در این واقعه کافتاد مرا
 هرگز از دور جوانی نشدم روزی شاد
 مادر دهر، ندانم به چه رو زاد مرا
 حافظ شاعر دیگر قرن هشتم تصویر این بحران اجتماعی را چنان با استادی و عمق
 و تلخی و افسردگی مطرح می‌سازد که دریغا که رستمی رهائی بخش و امید آفرین در
 روزگار نیست و «عالمی دیگر نباید ساخت وز نو آدمی».

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی
 دل ز تنهائی به جان آمد، خدا را همدمی
 چشم آسایش که دارد از سپهر تیز رو
 ساقیا جامی به من ده تا بیاسایم دمی
 زیرکی را گفتم این احوال بین!! خندید و گفت
 صعب روزی، بلعجب کاری، پریشان عالمی
 سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل
 شاه ترکان فارغ است از حال ما، کو رستمی...
 آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
 عالمی دیگر نباید ساخت وز نو آدمی^۳

جامعه ایرانی، فاقد شرایط لازم برای مقاومت و ستیزندگی با دشمنان غالب بود و
 شاعر، طبعاً به سرزمینی با مرزهای قابل پاسداری و سنن و ارزش‌هایی شایسته دفاع و
 جانفشانی نمی‌اندیشید، حس همدلی گروهی و ملی که ناشی از ایمان مردمی هم‌سو، به
 منافع مشترک و مقابله آنان با مشکلات و مصائب بود، از میان رفته و «من» غنائی و
 متعلقات فردی آن، جای «ما»ی حماسی و مصلحت‌های اجتماعی را گرفته بود و در
 این احوال بود که در پهنه هنر و ادب، شعر حماسی جا تهی می‌کرد و تفکر غنائی و
 گرایش به تصوف و اندیشه‌های عاشقانه عرض وجود می‌نمود، زیرا تجربه‌های
 تاریخی به همگان ثابت کرده بود که انسان در این دوران، موجودی تنها و بی‌پناه و

بی‌اتکاء است و راه رهایی و بهروزی وی برعکس تصورات شاعران قرن پنجم و ششم که انسان را قادر و صاحب اختیار سرنوشت خویش می‌شناختند، ایستادگی و مقاومت در برابر صاحبان سلطه و قدرت نیست و به قول خواجه:

تو شاهبازی و دانم که تیهوان نتوانند

که در نشیمن عنقا کنند دعوی بازی

مرا به ضرب تو چون چنگ سر، خوش است ولیکن

تو دانی اربزنی حاکمی و گربنوازی

چو روشن است که دور بقا ثبات ندارد

به ناز خویش و نیاز من شکسته چه نازی^۴

شاعر این زمان، سلامت‌طلب، فردگرا و عافیت‌جوست، به همگان بدبین است و گستره وسیع فساد اجتماعی، او را معتقد ساخته است که «چون نیک بنگری، همه تزویر می‌کنند» بنابراین شاعر به انزوای درون کشیده می‌شود و در طاس طنز و هجو و هزل‌های شخصی می‌افتد و اگر داستانی می‌سازد، قصه‌های عاشقانه و عارفانه پرمجراست، آنهم داستان‌هایی چون قصه اسکندر و یوسف و زلیخا و نظائر آنها که با طبع ملول و ماجراپسند شاعر سازگار است و لاقبل موجبات انصراف وی را از افسردگی‌ها و ملال‌های زمانه فراهم می‌آورد، در چنین اوضاعی است که خواجه‌جوی کرمانی شاید حتی مدت‌ها قبل از سرودن آثار تغزلی و غنائی خود، چون غزلیات و قصاید و خمسه مشتمل بر مثنویات حکمی و عاشقانه: (گل و نوروز، روضه‌الانوار، کمال‌نامه، گوهرنامه، همای و همایون) و تحت تأثیر سفرها و گشت و گذارهای روزگار جوانی و سرزندگی خویش، به سرایش سام‌نامه در همان وزن و بحر شاهنامه فردوسی می‌پردازد و بر آن می‌شود که با نظم داستان‌ها، دلآوری‌ها و ماجراهای عاشقانه سام نریمان، حماسه‌ای پیردازد که جای خالی آن در مجموعه داستان‌های خاندان رستم، بسیار محسوس است، زیرا اگر چه فردوسی و اسدی و دیگران بسیاری از داستان‌های افراد خاندان رستم را به نظم درآورده بودند اما هنوز هیچ کس داستان‌های سام نریمان را منظوم نساخته و در یک جا، گرد نیآورده بود. خواجه بدین سان، سام‌نامه را در ۱۴۵۰ بیت به نظم درآورد اما از همان آغاز کار، سررشته را از دست داد و تسلیم روح زمان و یأس حاکم بر آن گردید زیرا شرط اصلی پدید آمدن هر حماسه‌ای آن است که اوضاع اجتماعی و تاریخی عصر شاعر حماسه‌سرا، با اوضاع عصر ایجاد حماسه و

داستان‌های حماسی، اشتراکات و تشابهات کلی داشته باشد، حال آنکه این امر در مورد زمان خواجه صادق نیست. بنگرید به این ابیات:

ز من بشنو این پند آموزگار	مکن تکبیه بر گردش روزگار
که گر پور زالی، از این پیر زال	به دستان نمائی، شوی پایمال
چو این منزل درد و جای غم است	در این دامگه، شادمانی کم است...
منه دل بر این گلشن دلگشای	که چون بگذری باز مانی به جای
در او بستن دل، ز دیوانگی است	بدو آشنائی ز بیگانگی است
در این دار ششدر، نیابی به کام	مجال مجال و مقام مقام
در این ده، گروهی سیاوش و شند	که پیران ده را در آتش کنند
تو گر عاقلی خیز و دیوانه شو	مریز آب خود، خاک میخانه شو
پی کارداران بیکار زن	در دُردنشان خمار زن
مشو خاک این دیر خاکی نهاد	که ناگه دهد همچو خاکت به باد
ز خود در گذر تا رسی در خدا	که چون در فنائی، رسی در بقا
جوانی، چو برق یمانی گذشت	چو باد صبا، زندگانی گذشت
برو ترک این دار ششدر، بگوی	بیا دست از این مار نه سر، بشوی
چو عیسی بر این آس مان آسمان	برآی از روان، تا برائی بر آن... ^۵

بررسی کلیات خواجه نشان می‌دهد که خواجه دل‌بستگی خاصی به داستانهای سام و دیگر قصه‌های حماسی داشته است و این علاقه را جابه‌جا در اشعار خود به نمایش می‌گذارد، به عنوان مثال در قصاید خود از «سام» چنین سخن می‌راند:

- گر به قاف قربتم منزل دهی مانند زال
 - کی کمان چرخ پرستان روئین تن کشد
 - آنکه پیچد پنجه اسکندر و بازوی سام
 - گر بود سرخاب فرزندت، نه من روئین تنم
 - و تو داری مجلس سامی نه من زال زرم

صرفنظر از این نوع مطرح کردن داستان‌های سام، خواجه در سام‌نامه می‌کوشد تا به استناد روایات کتبی یا شفاهی خاصی که کیفیت و اصالت آنها بر ما معلوم نیست، همه ماجراهای سام را مستقلاً به نظم درآورد ولی در جریان کار سام بیشتر شبیه به اسکندر و سام‌نامه همانند اسکندرنامه نظامی از آب در می‌آید و در آن روحیه غنائی و عاشقانه و نتیجه‌گیری‌های عرفانی، بر روح حماسی غلبه می‌کند و جریان عرفانی داستان بر روح حماسی غلبه می‌کند و سام‌نامه به هیچ‌وجه نه تنها به شاهنامه نزدیک نمی‌شود بلکه به هیچ‌یک از هدف‌ها و رویه‌های پهلوانی این اثر بزرگ نیز شباهتی نمی‌یابد.

خواجو در سام‌نامه، ابتدا تولد سام و بالیدن را به نظم درمی‌آورد و سپس به عاشق شدن سام به تصویر «پری‌دخت» دختر فغفور چین می‌پردازد و متعاقب آن سفر سام را به چین و جنگ‌هایش را در خاور زمین و نبرد با اژدهای سهمناک و دیوان و درگیری با پریان را به نظم می‌کشد و آنگاه ستیز سام را با فغفور و نهنگال و فرعین دیو و گرفتار آمدن سام در طلسمات عالم افروز و سفر به مغرب و دیدن دیوی به نام ره‌دار که سه سر و چهار دست داشت و جنگیدن با وی را به نظم می‌آورد و داستان سفر سام به شهر سکسار و نیمه‌تان و دچار شدن به تنبل جادو و سمندان را بیان می‌دارد و با دعا کردن سام و باریدن باران به دوزخ شداد و وصف بهشت شداد و جنگ با دیو زرینه یال، فرستاده شداد، داستان را ادامه می‌دهد و بالاخره، مثنوی سام‌نامه را با برخورد عوج بن عنق به سام و جنگ با وی و به دار زدن شداد بن عاد و رفتن به کوه فنا، جنگ با دیوان و ابرهای دیو و رسیدن به معشوق و بازگشت به ایران، به پایان می‌رساند.

همه آنچه در سام‌نامه مطرح شده است، عبارت است از داستان‌هایی عاشقانه، ماجراجویانه و شگفت‌انگیزی که فاقد زمینه‌های ملی و میهن‌پرستانه و کوشش برای دفاع از حقوق جامعه و همدردی‌های اخلاقی و اجتماعی است و در آن هیچ نشانی از حضور فرهنگ و خلیات جامعه ایرانی و خصوصیات نژادی و رفتاری مردم میهن ما وجود ندارد و ماجراجوئی‌های سام و خوارق عادات موجود در آن نیز به حدی غیرعادی و بی‌منطق است که به هیچ‌وجه از دیدگاه عقائد دینی و ملی، قابل توجیه نیست و به همین جهت، داستان‌های سام‌نامه غریب و دور از ذهن است و هیچ نسبتی با داستان‌های هدف‌دار و مأنوس شاهنامه و حماسه‌های ملی ایرانی ندارد، اما در مقابل داستان‌های سام‌نامه به همان نسبت که از فرهنگ شاهنامه و ویژگی‌های عصر حماسی به دورند به عصر خواجو و وحشت‌های حاکم بر آن نزدیکند، گوئی خواجو در سام‌نامه می‌خواسته است دوران بی‌ثبات و پررنج و ستم زندگی خود را با همه دیوان و پریان و هیولاهای وحشت‌آفرین آن، به نمایش بگذارد و اضطراب حاکم بر عصر خویش را نشان دهد. در سام‌نامه دعاها به سرعت مستجاب می‌شود، نیروهای خیر، ناگهان ظهور می‌کنند، سروش سر در گوش نیکان می‌نهد و در خواب و بیداری آنان را راهنمایی می‌کند و در مقابل، دیوان و پریان نیز ظهوری برق‌آسا و غیرقابل پیش‌بینی دارند و حضور آنها در همه جا و در هر لحظه‌ای نشان از حضور شر و ویرانگری‌های ناگهانی آن دارد و می‌تواند مفهوم زبان رمزی خاصی باشد که خواجو در سام‌نامه، این نمایشگاه

وحشت‌های زمانه بدکردار از آن سود می‌برد. قهرمانان سام‌نامه اغلب نام‌هایی عجیب و غریب دارند که ترکی و مغولی به نظر می‌رسند و در فرهنگ اساطیر و حماسه‌های کهن ملی ایرانی به کار نرفته‌اند و طبعاً بسیار ناآشنا و نامأنوس می‌نمایند و حقیقت هم این است که ظهور یکباره خانان و خاتونان مغول با آن نام‌های شگفت‌انگیز و غریب برای مردم ما نامأنوس و شگفت‌انگیز بود و نام‌های موجود در سام‌نامه هم، مخصوصاً نام دیوان و نیروهای شر، به نام حاکمان ستمگر عصر خواجه، بی‌شابهت نیست.

برخی از نام‌های مصطلح در سام‌نامه که بعضاً در همای و همایون نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند به شرح زیر است: قلواد، سمندان، عالم‌افروز، قلووش (قلووش)، مکوکال دیو، سهیا، تکش، طغان شاه، فرستو دیوزاده فرهنگ، نهنگال، فرعین دیو، تمرتاش، جهانسوز، رضوان، راه‌دار، ابرها، قمرتاش، تسلیم، فرخار، عاق جادو، قهرمان، شمس، شداد، دیو زرینه‌بال، خاتوره، اهرن، خرطوس، فغفور، سهلان، تنبل جادو... که غربت این نام‌ها در ذهن مردم ما به اندازه غربت داستان‌های آنها است. در حالی که در شاهنامه حتی نام‌هایی چون اکوان و اولاد و اشکبوس و کاموس در چنان فضای مناسب و ملایمی مطرح می‌شوند که غریب نمی‌نمایند.

در مورد موجودات شگفت‌انگیز سام‌نامه، اگرچه جداگانه بحثی خواهیم داشت اما فعلاً تذکر این نکته را لازم می‌دانیم که این موجودات صرفاً در تحت تأثیر اسکندرنامه‌ها و داستان‌هایی نظیر هزار و یکشب وارد سام‌نامه شده و به صورت موجودات اهلی و ثابت این کتاب درآمده‌اند و در همه جا وجود دارند و خواجه نیز اغلب با تنگ حوصلگی و شتابزدگی و بدون اینکه اوصافی دقیق و همه‌جانبه از آنها عرضه بدارد، آن داستان‌های کمرنگ و بی‌هیجان را بازگو می‌کند:

... یکی دیو بودش به مانند پیل	که بودی زمین از کبودیش نیل
نشسته بر آن دیو، تسلیم شاه	شده سوی کافور، رخسار ماه
به گردش، هزاران هزاران پری	کشیده همه سر، پی داوری
به بالای سر، نزه دیوان چو ابر	همه صف کشیده چو غران هژبر
ز گیتی برآمد سراسر خروش	از ایشان بشد آگهی نزد گوش
که تسلیم جتنی درآمد به جنگ	زمین و زمان شد از او قیر رنگ
یکی چاره کردند نیمه تنان	که ناپاک سازند اهریمنان
بخسید بر هم دو تن، شد یکی	سپاهی بیاراست پس اندکی

ز افسون ایشان در آن رزمگاه
 چو پیلان تن نره دیوان مست
 بریده همه دست دیوان ز تن
 به مانند خرطوم پیلان نر
 دو تن همچو یک تن، نمودی به جنگ
 جهان تیره شد پیش شاه پری
 تحقیق در مثنویات، قصائد و بخشی از غزلیات خواجه نشان می‌دهد که این شاعر
 علاقه‌ای فراوان به قهرمانان حماسه ملی ایران دارد و به آرمان‌ها و منش‌های پهلوانی
 این مرز و بوم عشق می‌ورزد، گوئی در ناخودآگاه او و شاعران هم زمانش، اهمیت
 قهرمانان افسانه‌های حماسی ایران در آن است که داستان مقاومت و پایداری ملت
 آنان را باز می‌گویند در حالیکه خود این شاعران در چهارچوب نظام حاکم بر دوران
 خود، به بن‌دیان مظلومی همانندند که بر خاکستر غرور و افتخارات بر باد رفته خویش،
 نشسته و بی‌آن که دیگر رمقی برای آنها بازمانده باشد، از گذشته‌های سرافراز و دلنشین
 خود سخن می‌گویند به همین جهت در بخش اول دیوان خواجه که مشتمل بر قصائد و
 قطعات اوست و طبعاً مناسبتی نیز با حماسه‌گوئی ندارد و زمینه اصلی و تخصصی کار
 خواجه، در شاعری هم محسوب نمی‌شود، اشعار فراوانی را می‌یابیم که اشارت‌هایی به
 داستان‌های ملی و حماسی ایرانی دارند:

- به روز بزم گدایت هزار قیصر و خاقان
 - سکندر جناب احمد خضر دانش
 - به گاه سخا همچو حاتم مبدّر
 - چو جمشید، بر ادهم باد، فارس
 - دیو سپید بود سپیده که خون براند
 با زال زر که بود چو سیمرغ مغربی
 چون ملک جم مسخر ضحاک صبح گشت
 قلب دوازده رخ ابسراج بردرید
 بهرام را به تیغ درافکن ز چرخ از آنک
 چون زین کنی سمند ز چنبر برون جهد

به دیو و پری گشت عالم سیاه
 ز مستی درافتاده در خاک، پست
 فتاده به خون اندر آن انجمن
 که دست اجل کنده باشد ز سر
 همه حربۀ سحرشان بد به جنگ
 ز دیو و پری شد جهان اسپری...^۶

تحت عنوان «حماسه‌سرایی در ایران پس از حمله مغول تا ظهور...»

به گاه رزم، اسیرت هزار بهمن و دارا
 فریدون رکاب، آصف جم مراتب
 به روز و غا همچو رستم، محارب
 چو خورشید بر ابلق چرخ، راکب
 ز او شاه نیمروز به مازندران چرخ
 آمد پدید باز، ز زابلستان چرخ
 پیدا شد از افق علم کاویان چرخ
 روئین تن سنان تو در هفتخان چرخ
 دعوی کند که هست جهان پهلوان چرخ
 از گرز گاوسار تو پیر ژیان چرخ

- دیت خون نریمان، ز کریمان خواهند
آن سیاوش که قتلش به جوانی کردند
تاختن بر سر بیژن ز پی زال برند

- چو او تیغ کیخسروی بر سر آرد
چو بهرام اگر گرز شش پر بر آرد
چو دارا گهی کاوری رخ به میدان
ز بیمت پی طاق کسری بجنبد

- خواستم تا فکنم رخس به میدان جدال
توجه شدید خواجه به این قبیل داستان‌ها و قهرمانان حماسی، مبین آن است که در
قرن هشتم علی‌رغم شکست‌ها و نامرادی‌های ناشی از حمله مغول، شاعران ایرانی دو
رؤیا را در یک بستر می‌یافتند. بدین معنی که از یک سو، آرمان‌ها و توانمندی‌های
نیاکان خود را با بزرگداشت قهرمانان ملی، می‌ستودند و در شعر خود خاطره‌های آن
بزرگان را گرمی می‌داشتند و از سوئی دیگر با تسلیم در برابر صاحبان قدرت و زر و
زور زمان خود، قهرمانان حماسی را در پای آنان قربانی می‌کردند و ناچیز و بی‌قدر
می‌شناختند و حاصل شکست‌های تاریخی و تلخی و نامرادی‌های عصری یأس‌آلود را
که نمایان‌کننده بحران هویت فرهنگی و اجتماعی است، آشکار می‌ساختند و اشعار
آنان در مواجهه با پدیده‌های حماسی، تضادهایی روشن داشت و طبعاً خواجه نیز از
این دوگانگی مبرا نبود و در پایان عصر حماسه‌های غرورانگیز، مغرور از گذشته‌ها و
تسلیم جریانات روز است و به همین جهت در اشعار خود چند نوع واکنش مختلف را
نسبت به قهرمانان حماسی، از خود بروز می‌دهد که ما این واکنش‌ها را به استناد اشعار
غیرحماسی خواجه در پنج طبقه به شرح زیر تقسیم کرده‌ایم:

۱. خواجه در شعر خود قهرمانان حماسه ملی را با خاطره‌هایی مطبوع و غرورانگیز به
یاد می‌آورد و پیروزی‌ها و قدرت نمائی‌های آنان را بر می‌شمارد و از آنان و زندگی و
کارکردشان، آئینه عبرتی در برابر دیدگان مردم روزگار خویش می‌نهد تا شکوه
پهلوانان حماسی را از یاد نبرند.

- ترا خون سیاوش گرچه دامنگیر شد، لیکن
به ترکستان منه رخ تا نیفتی در چه بیژن

- فتنه را مانند بیژن در چه افراسیاب
 - مرد میدان می لعل نبودم، ز آن روی
 - بیژن کجاست ورنه چو نیکو نظر کنی
 - بهمن پدید نیست و گرنه ز بانگ رعد
 - کاووس رفت و ملکت ایران وداع کرد
 - برجای باد قطب، اگر شد سپهر پست
 - کیخسرو ار نماند، بقای قباد باد
 - این دم که جم نماند و فریدون شد از جهان
 ۲. خواجه با طرح قهرمانان ملی و برکشیدن آنان، ممدوحان خود را به یکی از این قهرمانان شبیه می‌داند و از خلال سخن وی، پیداست که به پهلوانان حماسی ایران می‌نازد و بالذ:

- چون کی، جدا نمی‌شوی از تخت، یک نفس
 چون جم گریز نیستت از جام، یکزمان
 - قطب فلک شکسته سنانت به حکم آنک
 روئین تن است رمحت و افلاک هفت خان
 - تهمتنی که بُود بزم، رزم و رزمش، بزم
 به حرف قاطع تیغ است عین عامل جزم
 - قطب گردون مرتبت، برجیس مریخ انتقام
 خسرو کیخسرو آیت، کسری جمشید جام
 - چون برفراز رخس تکاور شود سوار
 گوئی تهمتن است که آید ز سیستان
 - اگر چنانکه به زوال زرش مشابعت است
 بر آتش از چه سیاوش و شش فتاده گذار
 ۳. خواجه برای توصیفات و تصویر آفرینی‌های خود، از قهرمانان حماسه ملی بهره می‌گیرد:

- آن ابر بهمن است به دستان زمین نورد
 - وقت سحر که نوبت کیخسروی زنند
 - خسرو آتش رخ مشرق فروز نیمروز
 یا رخس رستم از او پیلسم فگار
 سرخاب اشک ما سوی جیحون روان شود
 همچو بیژن سربرآورد از چه افراسیاب

زال زر مهربین، از پی دیو سپید
 - دیو سپید بود سپیده که خون براند
 با زال زر که بود چو سیمرغ مغربی
 چون ملک جم مسخر ضحاک صبح گشت
 جمشید بین که اطللس گلریز آسمان
 ۴. در مواردی، خواجه تحت تأثیر روح افسرده و شکست یافته مردم قرن هشتم، قهرمانان حماسه ملی را در برابر ممدوحان خود ناچیز می‌شمارد و البته این امر به خواجه و عصر او نیز محدود نیست و عارضه‌ای است که در تاریخ ادبی ایران، از قرن پنجم هجری آغاز شده و در قرن‌های ششم و هفتم ادامه یافته و در قرن هشتم تشدید گردیده است. در ابتدا شاعرانی مدّاح چون فرخی و عنصری به تحقیر قهرمانان حماسی پرداختند که علت آن غلبه عنصر ترک و سست شدن بنیادهای علائق ملی و جایگزین شدن افکار غیرملی و مذهبی بود، توجه به این ابیات فرخی و عنصری این نوع بهره‌گیری را نشان می‌دهد:

- شجاعت تو همی بسترد ز دفترها
 - دلاورانی ز اشکال رستم دستان
 همه حدیث ز محمودنامه خواند و بس
 - گرو نکرد مگر جنگ سیستان که ملوک
 نبوده بود بر آن شهر هیچ کس را دست
 رکاب عالی چون سوی او کشید به رزم
 - اگر خواهنده رزمش به میدان
 یکی را مغز خارد نیش افعی
 - از حاتم و رستم نکنم یاد که او را
 خواجه نیز این نوع تفکر را در بعضی از اشعار خود به ویژه قصاید مدحیه، دنبال می‌کند و در برابر قدرت ممدوحان، پهلوانان حماسه‌های کهن را ناچیز می‌شمارد و بدین سان غلبه واقعیات بی‌رحم روزگاران تلخ و زشت را بر خاطرات روشن روزگاران طلائی بازگو می‌سازد:

- چو در چینی خطا باشد که برچین ترکناز آری

فرس بر شاه خاور، ران و قلب سام را بشکن

- منسوخ کرد قصه یک روزه رزم تو
 - جنگ دوازده رخ و ناموس هفتخان
 - تیغش گرفته ملکت کسری و کیقباد
 - صییتش شکسته رونق دارا و اردوان
 - آنکو روان رستم زال از حیای او
 - چون آب، خوی برآورد از خاک سیستان
 - چرخ روئین تن چو دیده صولت روز نبرد
 - داستان زال زر، تزویر و داستان یافته
 - ای ترا گاه سخا حاتم طائی چاکر
 - وای ترا روز وغا، رستم داستان بنده
 - با پرتو ضمیر تو خورشید گو مباش
 - در جنب کبریای تو جمشید گوممان
 - گه به سردستی رباید از سر کاووس تاج
 - گه به سرمستی، ستاند از کف جمشید، جام
۵. غلبه تفکر تسلیم‌گرایانه بر ذهن شاعران قرن هشتم سبب می‌شود که خواجو داستان بلند سام‌نامه را که احتمالاً از کارهای جوانی و شور و هیجان‌های ایام سفر اوست، بسراید ولی بعداً چون آن را دارای خصلت‌های مطلوب یک حماسه جاودانی نمی‌یابد، در آن تجدید نظرهای اساسی انجام می‌دهد و فقدان انگیزه‌های کامل حماسی در اصل داستان و در ذهن خود شاعر، او را وامی‌دارد که روایتی غنائی و تازه، از آن داستان، فراهم آورد تا با روحیات فرهنگی و اجتماعی و حادثه‌جوئی‌های مطلوب عصر خود وی منطبق باشد و برای رسیدن به این هدف است که خواجو با تغییر نام سام به همای و پری‌دخت، معشوق سام به همایون و حذف جنگ‌ها و داستان‌های فرعی و افزودن بعضی از ابیات و حفظ تمام ابیات غنائی و عاشقانه سام‌نامه، بدون اینکه در لفظ و محتوای کلی اشعار روایت اوّل سام‌نامه تغییراتی عمده پدید آورد، تلخیصی تغییر نام یافته و غنائی از سام‌نامه را ترتیب می‌دهد و آن را به نام همای و همایون عرضه می‌کند و تاکنون نیز کسی به این امر توجه نکرده است که این دو کتاب در حقیقت ملخّص و مشروح یک داستانند. شاید خواجو در عنفوان جوانی و به گام نظم سام‌نامه، می‌پنداشت که علی‌رغم شرائط فکری حاکم بر قرن هشتم، می‌تواند در تحت تأثیر آرزومندی‌های

ملی و غرور قومی خویش، سام‌نامه را به عنوان یک اثر حماسی و کار ملی ماندگار به نظم درآورد تا نماینده مقاومت و استواری ملی و راهگشای اعتماد به نفس و شناخت هویت‌های قومی ملت وی باشد؛ اما در عمل دریافت که سام‌نامه در واقع یک حماسه ملی نیست بلکه داستان عاشقی ماجراجوست که در چنگ نیروهای ماوراءالطبیعی و دیوان و پریان و جادوگران گرفتار است و شور و شوق مبارزه برای ملت و حفظ مرزها و ارزش‌های قومی نیز در او نیست، سام فقط به عشق می‌اندیشد و معشوق رشته‌ای بر گردنش افکنده است که او را به هر سو که دل‌خواه اوست می‌کشاند.

اندکی دقت در تاریخ زندگی خواجه نشان می‌دهد که شاعر در دوران اوج پختگی و بلوغ شاعرانه خویش و هنگام اشاره به آثار خود، به دلایلی خاص سام‌نامه را جزو آثار خود به حساب نمی‌آورده و از آن سخن نمی‌گفته است تا بدانجا که بعضی از تذکره‌نویسان سام‌نامه را از خواجه ندانسته‌اند و به جای آن، همه جا سخن از همای و همایون خواجه گفته‌اند که چنانکه گفته شد فقط در بعضی از نام‌ها، با سام‌نامه اختلاف دارد. شاید شناخت دقیقی که خواجه از ویژگی‌های حماسه‌های گذشته داشته است سبب شده باشد که با سام‌نامه ساخته شده در روزگار جوانی خود وداع گوید و همای و همایون را از دل آن کتاب برآورد. منظومه‌ای که جنبه‌های غنائی آن بر زمینه‌های حماسی می‌چربد و با اعتقادات عرفانی و روحیه انزواطلبی و شرائط عصر خواجه تناسب بیشتری دارد و همین امر عاملی است که سبب شده است تا سام‌نامه روزگاری دراز به دست فراموشی سپرده شود. دقت در سبک و سیاق همای و همایون روشنگر آن است که با بینشی خاص در شناخت انواع ادبی و کارکرد هر یک از آنها انواع قالب‌های شعر چون مثنوی و غزل و قصیده و... را تجربه کند و مفاهیم و معانی متناسب با هر یک را در آنها بگنجاند، شاید تغییر سام‌نامه به صورت همای و همایون بازتاب همین نگرش هنری و فکری خواجه باشد، به عنوان مثال خواجه در غزلیاتش برعکس قصائد و ساقی‌نامه‌هایش، قهرمانان حماسی را به بازی نمی‌گیرد و در سام‌نامه و همای و همایون، گهگاه به طرز بیان حکمی و عرفانی سعدی نزدیک می‌شود. گاه شیوه نظامی را به کار می‌برد و زمانی خود را قطره‌ای در برابر دریای کلام فردوسی می‌شمارد و در نهایت خواجه در کلام خود به نوعی توازن فکری و هنری دست می‌یابد که کلامش را مسلماً در حوزه شعر غنائی تثبیت می‌کند.

یکی از خصوصیات هنری محافظه کارانه خواجه آن است که به نیکی می‌داند که چه

قالبی متناسب چه نوع فکری است و به همین جهت در غزلیات خود از داستان‌های حماسی و قهرمانان رزمی کمتر سود می‌جوید، در حالی که حافظ در همین اوان خطر می‌کند و پای بسیاری از شخصیت‌های حماسی را به غزل و ساقی‌نامه‌های خود باز می‌کند و نوآوری‌های فراوانی را عرضه می‌دارد و اگرچه طرز غزل خواجو را می‌پسندد، اما برعکس خواجو، قهرمانان حماسه‌ها را رها نمی‌کند.

قدح به شرط ادب گیر زآنکه ترکیش ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد^{۱۴}
که آگه است که جمشید و کی کجا رفتند که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد
ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم که لاله می‌دمد از خون دیده فرهاد
(غزل ۱۰۱)

کمند صید بهرامی بیفکن، جام جم بردار
که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

(غزل ۲۷۸)

شوکت پورپشنگ و تیغ عالمگیر او در همه شهنامه‌ها شد داستان انجمن

(غزل ۳۹۰)

سپهر بر شده، پرویزی است خون افشان که ریزه‌اش سر کسری و تاج پرویز است

(غزل ۴۱)

شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت دستگیر ار نشود لطف تهمتن چه کنم؟!

(غزل ۳۴۵)

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل

شاه ترکان فارغ است از حال ما، کو رستمی

(غزل ۴۷۰)

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی از مظلّمه خون سیاوشش باد

(غزل ۱۰۵)

مقایسه‌ای کلی نشان می‌دهد که در هیچ یک از غزلیات خواجو که به همین وزن و قافیه‌ها هستند نمونه‌ای از کاربرد، شخصیت‌های پهلوانی و حماسی دیده نمی‌شود و اگر مواردی هم دیده شود غلبه در آنها با شخصیت‌های غنائی و عاشق‌پیشه است:

فرهاد شورانگیز اگر در پای سنگی جان بداد گفتار شیرین بی‌سخن در حالت آردسنگ را

گهی که پرده برافتد ز طلعت شیرین زمانه پرده فرهاد کوهکن بدرد

و بالاخره طی طریق خواجو در تصوف و مقاماتی که در آن داشت باعث شده است که خواجو به قهرمانان ملی و حماسی نیازی نداشته باشد و شخصیت‌های شعر او افکار صوفیانه و رفتارهایی عارفانه داشته باشند و خواجو خود در تحت تأثیر عواطف و احساسات عاشقانه و لطیف خویش، تعبیرات و کنایات و ترکیبات شاعران غنائی را در ضمن غزلیات خود به کار برد و به غزل خود تنوع و تفاوتی شیرین ببخشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. دکتر صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۶۳۱ ص ۳۳۵.
۲. خواجوی کرمانی، دیوان اشعار، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، بارانی، تهران، ۱۳۳۶، ص ۳۲۸.
۳. حافظ شیرازی، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، زوآر، تهران، ص ۳۳۱.
۴. دیوان خواجو، ص ۳۲۹.
۵. خواجوی کرمانی، همای و همایون، به تصحیح کمال عینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۶ و ۱۷.
۶. خواجو، سام‌نامه، به تصحیح بن شاهی، جلد دوم ص ۸۳ تا ۸۶.
۷. اشعار از دیوان اشعار خواجو به تصحیح احمد سهیلی خوانساری است.
۸. فرخی سیستانی، دیوان، به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، ص ۶۱.
۹. همانجا ص ۶۲.
۱۰. همانجا ص ۶۵.
۱۱. عنصری، دیوان، به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، ص ۱۳۰.
۱۲. همانجا ص ۴۸.
۱۳. همانجا ص ۱۹۴.
۱۴. حافظ، دیوان غزلیات، به تصحیح قزوینی - غنی، غزل شماره ۱۴.